



وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

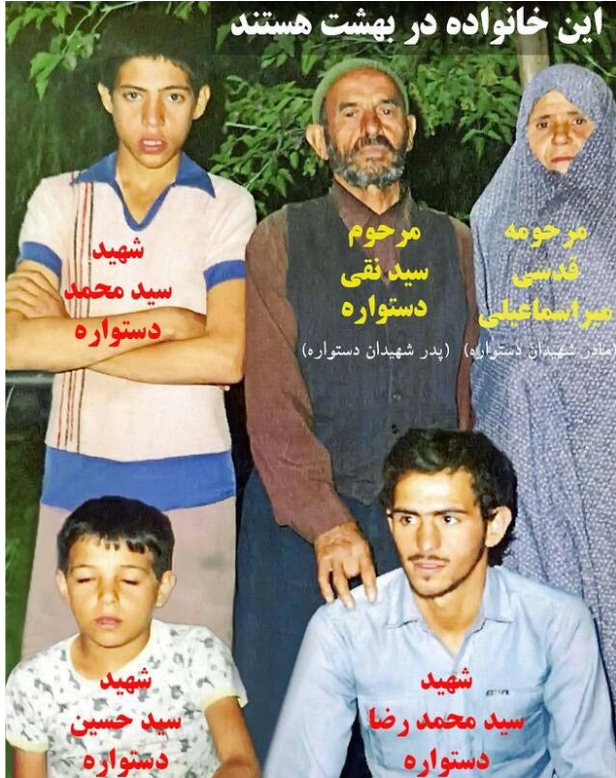
هرگز کسانی را که در راه خدا کشته شده اند، مرده مپندار،

بلکه زنده اند که نزد پروردگارشان روزی داده می شوند.

سوره مبارکه آل عمران \_ آیه ۱۶۹

## خانواده ای بهشتی

### سه فرزند شهید؛ سهم خانواده دستواره در سال ۱۳۶۵



از میان برادران شهید دستواره، سید محمدرضا از شهرت بیشتری برخوردار است؛ چرا که پس از شهادت عباس کریمی فرمانده لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) مدتی مسئولیت لشکر را بر عهده گرفت.

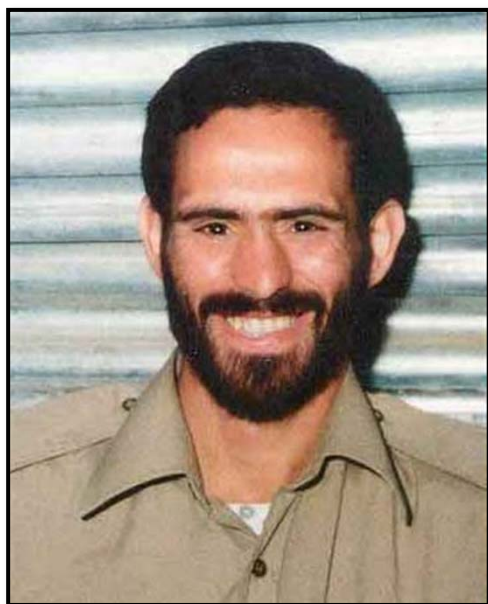
خانواده شهید دستواره متشکل از سه پسر و سه دختر بود. سید محمدرضا برادر بزرگتر متولد سال ۱۳۳۸ بود، بعد از آن سید محمد بود که سال ۱۳۴۱ به دنیا آمد و پسر بعدی سید حسین که سال ۱۳۴۸ به جمع خانواده اضافه شد.

حاج تقی دستواره هر سه پسرش را روانه جبهه کرد و هر سه در یک سال به شهادت رسیدند؛ مزار آنان در بهشت زهرا (س) در کنار هم قرار دارد.

یکی از دامادهای خانواده دستواره نیز در هشت سال دفاع مقدس به درجه رفیع شهادت نائل آمد. پدرشان سید تقی انسان باخدایی بود. وقتی دوستان و همسایگان به پدر می گفتند: «ناراحت نیستی که سه پسر و دامادت شهید شدند؟» در پاسخ به آنها می گفت: «دنیا که ارزشی ندارد بالاخره ما که نیامدیم راحت زندگی کنیم. در قرآن هم نوشته است که انسان‌ها همیشه در رنج و سختی هستند.» به حق گفته‌اند که اگر ریشه درخت سالم باشد، میوه‌های خوبی به ثمر می‌رسد. مرحوم سید تقی، با کارگری و به زحمت برای بچه‌هایش نان می‌آورد. او در میدان غار، کارگر نمکی بود. نتیجه‌اش این شد که خداوند چنین بچه‌های صالحی به او عطا کند، که با شهادت عاقبت به خیر شوند.

مرحوم سید تقی، مرد متواضعی بود که در ماه‌های محرم جلودار هیئت بود و همه بستگان و دوستان خانواده دستواره معتقدند که پدر شهیدان سید تقی با زحمت برای بچه‌هایش خرجی می‌آورد، نتیجه‌اش این شد که خداوند چنین فرزندان به او عطا کرد که با شهادت از دنیا بروند و پس از مدتی منزل دستواره تبدیل به کتابخانه شد، کتابخانه‌ای به نام «شهیدان دستواره» آنها برای زندگی منزل دیگری را در همان محله انتخاب کردند. پس از مدتی ابتدا حاج خانم در سال ۱۳۸۴ و بعد حاج سید تقی در سال ۱۳۸۵ به رحمت خدا رفت.

## سرلشگر شهید سید محمد رضا دستواره ( فرمانده شوخ طبع )



شهید سید محمدرضا دستواره اول بهمن ۱۳۳۸ در یکی از مناطق محروم جنوب تهران، به نام گود مرادی، به دنیا آمد. در آن روزگار وضعیت مالی خانواده سید محمدرضا مناسب نبود، او سال ۱۳۵۰ وارد مقطع راهنمایی شد و سه سال دوره راهنمایی را در مدرسه شاه، که در محله باغ آذری قرار داشت، سپری کرد اما از آن پس به علت شرایط نامناسب اقتصادی، ترک تحصیل کرد و برای کمک به خانواده در یک کارگاه خیاطی، در بازار تهران مشغول کار شد.

یک سال پس از ترک تحصیل، دوباره درس خواندن را شروع کرد و در سال ۱۳۵۳ در دبیرستان پهلوی در پایه اول متوسطه مشغول شد. سپس تا مقطع دیپلم، تحصیلات خود را با نمرات عالی به پایان رساند. وی در تمام طول دوران تحصیل از هوش و حافظه‌ای قوی برخوردار بود.

گرایش دینی و علایق مذهبی از کودکی در منش شهید دستواره به وضوح نمایان بود. او به تلاوت قرآن، علاقه وافری داشت و در مسابقات قرائت قرآن شرکت می‌کرد. با وجود اینکه هنوز به سن تکلیف نرسیده بود، اعضای خانواده را به انجام تکالیف الهی و رعایت اخلاق اسلامی توصیه می‌کرد و همسایگان او را به‌عنوان روحانی خانواده‌اش می‌شناختند.

با اوج گیری انقلاب اسلامی، همراه با سایرین در تظاهرات و فعالیت‌های مردمی، شرکت فعال داشت و در این زمینه چند بار توسط عوامل رژیم پهلوی دستگیر شد. سال ۱۳۵۷ زمانی که در سال آخر دبیرستان درس می‌خواند نه تنها خود فعالانه در تظاهرات و اعتراضات عمومی علیه طاغوت شرکت می‌کرد، بلکه دوستان و همکلاسی و برادران کوچکترش را نیز به این امر ترغیب و تشویق می‌کرد.

به واسطه حضور فعال و مستمری که در صحنه‌های مختلف داشت، توسط عوامل رژیم شناسایی و در روز ۱۴ آبان سال ۱۳۵۷ در دانشگاه تهران دستگیر و روانه زندان شد اما پس از مدتی آزاد شد. به هنگام ورود حضرت امام خمینی(ره) فعالانه در مراسم استقبال از حضرت امام(ره) شرکت کرد و مسئولیت امنیت قسمتی از میدان آزادی را بر عهده گرفت.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب به جمع پاسداران کمیته انقلاب اسلامی پیوست و طی چهار ماه خدمت خود در این نهاد انقلابی، زحمات زیادی را جهت انجام مأموریت‌های مختلف و تثبیت حاکمیت انقلاب اسلامی تحمل کرد. سپس به خیل سپاهیان پاسدار پیوست و بلافاصله داوطلبانه طی مأموریتی عازم کردستان شد.

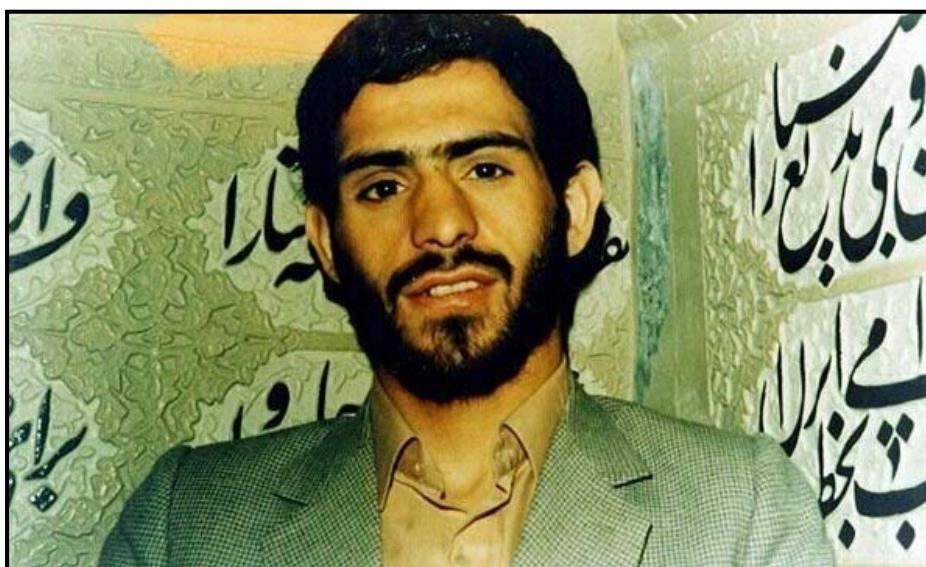
او همراه فرماندهانی چون شهید رضا چراغی و حاج احمد متوسلیان، زحمات زیادی را در مقابله با ضدانقلاب به جان خرید. هنگامی که سردار متوسلیان مأموریت یافت تیپ محمد رسول الله(ص) را تشکیل دهد، او همراه سایر برادران به سمت جبهه‌های جنوب عزیمت کرد و در آنجا به علت مهارت در جذب نیرو مأمور تشکیل واحد پرسنلی تیپ شد.

علی‌رغم میل باطنی که به گردان‌های رزمی داشت، روحیه اطاعت‌پذیری‌اش باعث شد تا بدون هیچگونه ابهامی مسئولیت محوله را قبول کند، اما از فرماندهان تقاضا کرد که مجاز به شرکت در عملیات باشد. بنابراین در روزهای عملیات، مسلح در کنار فرماندهان گردان وارد عمل می‌شد.

شهید دستواره به همراه سرداران لشکر محمد رسول الله(ص) برای یاری رساندن به مردم مسلمان و ستم‌دیده لبنان و شرکت در نبردهای پرحماسه رمضان و مسلم بن عقیل به فرماندهی تیپ سوم ابوذر منصوب شد و تا زمان عملیات خیبر در همین مسئولیت به خدمت مشغول بود.

در عملیات خیبر پس از شهادت حاج همت، فرمانده لشکر محمد رسول الله(ص) و واگذاری فرماندهی به شهید کریمی، سید به سمت قائم مقامی لشکر ۲۷ حضرت رسول(ص) منصوب شد.

وی پس از شهادت برادر کریمی در عملیات بدر، به عنوان سرپرست لشکر در جبهه علیه کفار جنگید و در نهایت با انتصاب فرماندهی جدید لشکر، ایشان همچنان به عنوان قائم مقام لشکر در جنگ خدمت کرد.



مناطق اشغالی کردستان و صحنه‌های مختلف جبهه‌های جنوب کشور به‌ویژه عملیات والفجر ۸ و جاده امالقصر (در فاو) شاهد دلآوری‌های عاشقانه و جان‌فشانی‌های این شهید عزیز است.

از خصوصیات بارز شهید، خوشرویی، شوخ‌طبعی، جذابیت، صفای باطن، اخلاص و توکل به خدا بود. به گفته هم‌زمانش او در روحیه دادن به رزمندگان نقش به‌سزایی داشت.

این شهید بزرگوار از شجاعت بالایی برخوردار بود و در طول دوران فعالیتش یازده مرتبه دچار جراحی شد. استخوان لگن شهید محمدرضا دستواره در آذر ماه ۱۳۵۹ بر اثر ترکش خرد شد و همین مجروحیت باعث شد تا پایان عمر، پایش را به زمین بکشد و راه برود.

کتاب «قصه ما همین بود» سرگذشت‌نامه‌ای از زندگی شهید محمدرضا دستواره است که به قلم گلعلی بابایی نوشته شده است. در این کتاب، زندگی‌نامه شهید دستواره از زبان خودش بیان می‌شود؛ او پیش از شهادت، مهم‌ترین اتفاقات زندگی خود را از ابتدای کودکی تا پیش از شهادت در نوارهای ضبط صوت روایت کرده و همین نوارها دستمایه نگارش این کتاب قرار گرفته است.

زندگی شهید دستواره که در مقطعی از جنگ با عراق و پس از شهادت شهید محمدابراهیم همت به عنوان قائم مقام لشکر ۲۷ محمد رسول الله منصوب می‌شود دارای اتفاقات مهمی است که در این کتاب به بخشی از آن‌ها اشاره شده است. حضور در جبهه کردستان و نبرد با ضدانقلاب همراه با فرماندهانی مانند رضا چراغی و احمد متوسلیان یکی از بخش‌های مهم زندگی او به شمار می‌رود که در کتاب «قصه ما همین بود» بدان اشاره شده است.

او همراه فرماندهان عزیزی، چون شهید چراغی و حاج احمد متوسلیان، زحمات زیادی را در مقابله با ضد انقلاب به جان خرید و بعد از آزادسازی شهر مریوان از آنجا که این شهر جنگ‌زده پس از آزادی با مشکلات متعددی مواجه بود، سازمان‌ها و مؤسسات دولتی تعطیل شده بودند.

به دستور برادر متوسلیان، برادران پاسدار در مراکز و ادارات مختلف از جمله شهرداری، رادیو و تلویزیون مشغول خدمت شدند. شهید دستواره نیز مأموریت یافت کالاهای ضروری مردم را تهیه کرده و در اختیار آنان قرار دهد. او به نحو احسن این مأموریت را انجام داد. و مدتی نیز فرماندهی پاسگاه شهدا در محور مریوان را عهده‌دار بود.

حضور سید محمدرضا، با سمت قائم مقامی لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص)، در عملیات کربلای ۱، بسیار چشمگیر بود. فعالیت او در عملیات‌های شناسایی و آماده‌سازی لشکر و ارائه نظرات کارشناسانه باعث شد لشکر ۲۷ در این عملیات به همه اهداف دست پیدا کند.

اما روح بی قرار این فرمانده جسور دفاع مقدس بالاخره در روز جمعه سیزدهم تیرماه ۱۳۶۵ حدود ۱۳ روز بعد از شهادت برادرش سیدحسین، در پایین ارتفاعات قلاویزان آرام گرفت و شهر مهران به برکت خون این سرباز دلاور از تیررس گلوله‌های دشمن در امان ماند.

در عملیات کربلای ۱ که برادرش سید حسین در خط پدافندی شهید شد، ۲۹ خرداد جهت شرکت در مراسم تشییع و تدفین او به تهران رفت. ولی بیش از سه روز در تهران نماند و به منطقه بازگشت. وقتی به وی گفته می‌شود که خوب بود لاقلاً تا شب هفت برادرت می‌ماندی و بعد برمی‌گشتی، در جواب می‌گوید:

«به آن‌ها گفته‌ام کنار قبر حسین، قبری را برای من خالی نگه‌دارید.»

در تمام وقت عملیات کربلای ۱، او بود که یک تنه همه را دنبال خود می‌کشید. در جایی دیگر که اوج آتش دشمن بود، بلندگو دستش گرفت و مردانه ایستاد و فریاد زد: «الله اکبر. یاران اباعبدالله! اینجا صحنه امتحان است. اینجا کربلاست و اگر لبیک گو هستید، عزم جزم کنید و دشمن را عقب برانید. برخیزید و امتحان پس دهید. اینجا صحنه پیکار حق و باطل است. پس تکبیر بگویید و به قلب دشمن یورش ببرید.»



عباس برقی در خاطرات خود از شوخ طبعی این فرمانده شهید این طور یاد می‌کند: «... عملیات والفجر هشت که به پایان رسید خداوند این توفیق را نصیب بنده کرد تا همراه کادرهای لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) برویم ملاقات حضرت آیت الله خامنه‌ای، که آن زمان ریاست جمهوری کشور را به عهده داشتند. در محل ریاست جمهوری ایشان ما را به حضور پذیرفتند و بعد از دریافت گزارش عملکرد لشکر در عملیات، از حاج آقا کوثری صحبت‌های جالبی کردند... بعد از آنکه وقت دیدار به آخر رسید، وقتی آقا داشتند از پلکان انتهای سالن بالا می‌رفتند، دفعه‌تاً معاون لشکر، سید محمدرضا دستواره، با همان روحیه شاد و بذله‌گویی خاص خودش، با صدای بلند گفت: برای رفع سلامتی ریاست جمهوری... مکث کرد و چیزی نگفت. همه حضار متحیر به رضا خیره شدند. حتی آقا هم سر به عقب چرخاندند و تا ببینند چه کسی این جمله را گفت. محمدرضا تا دید آقا سر به عقب چرخانده‌اند و به او نگاه می‌کنند با لبخند ادامه داد:.. بعث عراق اجماعاً صلوات. همه حضار با خنده زدند زیر صلوات! آقا هم خندیدند.»

### فرازی از وصیت نامه شهید سر لشکر سید محمدرضا دستواره:

بسم الله الرحمن الرحيم

اعوذ و بالله من الشيطان الرجيم

حمد و شکر و ثنا و سپاس برای خداوند قادر متعال و درود و رحمت بی پایان برای پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار سلام الله عليهم اجمعين و نیز درود و سلام به پیشگاه امام بزرگوار امت این امید همه امیدواران و مستضعفان و همچنین درود به پیشگاه امت خدا جو و حق طلب و کفر ستیز این امام عزیز خاصه رزمندگان مخلص جبهه های نبرد حق بر علیه باطل و نور بر علیه ظلمت. ننگ و نفرین و خواری ابدی برای دشمنان دون صفت و اهریمنی منش که ظالمانه با این اسلام و انقلاب و رهبر و امت در قعر شقاوت در ستیز است. حرف چندانى ندارم فقط پیروی از امام امت که پیروی از ائمه و پیامبر و خداست را سرلوحه همه امور قرار دهید و محکم و مستحکم بر پشت سر او لحظه ای دست از مبارزه و استقامت برندارید من که در این عمر خود نتوانستم بهره ای از این اقیانوس بیکران الهی یعنی جهاد فی سبیل الله ببرم ولی همواره سعی داشتم با چاکری مجاهدان مخلص خود را خاک پای آنها سازم.

آدرس قبور مطهر این برادران شهید:

تهران، بهشت زهرا(س)، قطعه ۲۶، ردیف ۸۹، شماره ۵۰

## سردار شهید سید حسین دستواره



سیدحسین در بیست و هشتم فروردین ۱۳۴۸، در روستای علی‌آبادجنوبی از توابع شهرستان ری دیده به جهان گشود. به جدّ در فراگیری قرآن تلاش می‌کرد. او در مسجد محل برای آموزش نوجوانان و جوانان کلاس‌های قرآنی برگزار می‌کرد. دانش آموز سوم متوسطه در رشته تجربی بود که به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت. ۲۸ خرداد ۱۳۶۵ با سمت مسئول دسته در عملیات کربلای ۱ در خط پدافندی در مهران بر اثر اصابت گلوله و ترکش به سر و دست، شهید شد. مدفن وی در بهشت‌زهراي تهران در کنار دو برادر دیگرش قرار دارد.

## سردار شهید سید محمد دستواره



شهید سید محمد دستواره ششم اردیبهشت سال ۱۳۴۳ در روستای علی‌آبادجنوبی از توابع شهرستان ری متولد شد. وی تا سوم ابتدایی درس خواند و مدتی نیز به کار آزاد پرداخت و کارگری می‌کرد. تا این‌که با شروع جنگ تحمیلی به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و سرانجام ۲۲ دی سال ۱۳۶۵ با سمت خدمه تانک در شلمچه به شهادت رسید.

حمید داوودآبادی رزمنده و نویسنده دفاع مقدس در خاطراتش آورده است که سیدمحمد هر کار کرده بود تا بتواند از طریق سپاه به جبهه بیاید نشد؛ افتاده بود ارتش و محل خدمتش خرم آباد بود، چون از جبهه دور بود، فرار کرده و با عضویت بسیج از طریق لشکر ۲۷ خودش را به جبهه رسانده بود، از این رو سرباز فراری محسوب می‌شد. هرچه پدر و مادر به سید محمدرضا گفته بودند نامه‌ای بده که ثابت کند محمد جبهه بوده محمدرضا قبول نکرد، می‌گفت تخلف کرده محل خدمتش را ترک کرده از این رو باید تنبیه شود.

**روحشان شاد و راهشان پر رهرو و جاودانه باد**